

## عشق و سیمای رهروان حقیقی آن در منظومه‌های غنایی

## خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی

علی‌رضایی حمزه کندی<sup>۱</sup>عزیز حجاجی کهجوق<sup>۲</sup>آرش مشفق<sup>۳</sup>

## چکیده

جوهر عشق در متن و بطن همه ذرات عالم هستی جاری و ساری است و اصولاً اساس خلقت بر پایه عشق نهاده شده و به وادی هستی و عینیت رسیده است. عشق ودیعه‌ای الهی است که در بدو خلقت در نهاد آدمی نهاده شده است و امانتی است آسمانی که مسؤلیت حمل آن را انسان رهرو راه عشق پذیرفته و سر تعظیم در برابر عظمت آن فرود آورده است، همچنانکه در کلام وحی نیز مورد تأکید قرار گرفته است. حکیم نظامی گنجوی از شاعران قرن ششم هجری در حیطه ادبی آذربایجان، با بیانی نمادین و سمبلیک در قالب داستان‌های بزمی و در عین حال عرفانی، اشارات نغزی به بایسته‌ها و ظرایف سیر و سلوک عرفانی کرده و در سیمای قهرمانان داستان‌هایی همچون خسرو و شیرین و لیلی و مجنون، عشق مجازی را به سان پلی برای عشق حقیقی و عرفانی بیان داشته است. او فرهاد و لیلی و مجنون را، که در پی عشقی الهی و ماندگار هستند، به عنوان قهرمانان حقیقی میدان عشق معرفی می‌نماید. این مقاله به بحث و بررسی در این زمینه در دو منظومه عاشقانه نظامی می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: نظامی، عشق، لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، قهرمانان حقیقی.

<sup>۱</sup> - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب - ایران.

<sup>۲</sup> - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب - ایران. (نویسنده مسؤل)

Azizhojjajikahjoog@gmail.co

<sup>۳</sup> - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب - ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۲۶

تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۳/۱۳

## مقدمه

حکیم جمال‌الدین ابو الیاس بن یوسف زکی مؤید نظامی از مثنوی پردازان و استادان بی‌بدیل در اشعار تمثیلی و بزمی است که در سال ۵۲۵ (ه‌ق) در شهر گنجه زاده شد. وی بیشتر عمر را - جز سفر کوتاهی که به دعوت قزل ارسلان به یکی از نواحی گنجه کرد - در موطن خود سکنی گزید و سرانجام در زادگاه خود به سال ۶۱۴ یا ۶۱۹ چشم از جهان فرو بست. هنر و شاعری او تنها به شعر و شاعری مختص نبوده است و از روزگار جوانی به فنون ادب، تاریخ و قصص علاقه وافر داشته و به تحصیل دانش همّت گماشته است. «مهم‌ترین آثار او پنج گنج یا «خمسه» است و اولین مثنوی او مخزن الاسرار است و مثنوی دوم خسرو و شیرین است به بحر هزج مسدس، که نظامی آن را به سال ۵۷۶ به پایان برده است، و گفته است:

گذشته پانصد و هفتاد و شش سال      نزد بر خطّ خوبان کس چنین فال

این منظومه را در عشق بازی خسرو پرویز با شیرین ساخته و به اتابک شمس‌الدین محمد جهان پهلوان ایلدگز (۵۸۱-۵۶۸) تقدیم کرده است. (صفا، ۱۳۸۳: ۳۵۵). هر چند کم و بیش، عشق و مفاهیم و جلوه‌های آن در همه آثار نظامی انعکاس یافته است، صورت کمال یافته و جامع دیدگاه او را در این باره می‌توان در منظومه «خسرو و شیرین» پیدا کرد.

نظامی منظومه خسرو و شیرین را به پاس علاقه‌مندی خود به همسر اولش «آفاق» سروده است و در پایان قصه، با یادی از آفاق بر سوگ شیرین شیون می‌کند.

لیلی و مجنون از مثنوی‌های بزمی نظامی گنجوی است که شاعر با پردازش رمزی به ماجرای عشق لیلی و مجنون به همدیگر، مراحل سیر و سلوک را با بیانی شاعرانه به تصویر کشیده و سرانجام با سمت دهی عشق مجازی در امتداد تبیین عشق حقیقی، زوایای فکری و عرفانی خود را بیان کرده است.

### بیان مسأله و سؤال تحقیق

تحقیق و کند و کاو در زوایا و ابعاد کم پرداخته کلمه عشق و رهروان حقیقی آن و انعکاس اندیشه‌های ناب نظامی در این حوزه و کاوش و پژوهش علمی و ادبی شایسته در تمایز عشق سره از ناسره و نمایشی در خور از تصاویر شخصیت‌های داستان‌های عشق نظامی، که عشق مجازی را به عشق حقیقی و الهی پیوند زده‌اند.

درباره پرسش کلی تحقیق این گونه می‌توان گفت: چه عواملی باعث می‌شود که عشق مجازی عاشقانی چون فرهاد و لیلی و مجنون تبدیل به عشق راستین و الهی شود؟ و دلیل توفیق ایشان در این مسیر چیست؟ و در ادامه، این پرسش مطرح می‌شود: چرا خسرو و شیرین در این زمینه به توفیق چندانی نایل نمی‌شوند؟ و...

### ضرورت تحقیق

پاسخگویی به ابهامات و مجهولات موضوع مقاله و بازکاوی جایگاه نظامی در میان شاعران غنایی سرا و انگیزه وی از پرداختن به موضوع عشق و عاشقی و در عین حال تبیین اندیشه‌ها و ابداعات وی در چگونگی ایجاد ارتباط میان عشق مجازی و عشق راستین ضرورت انجام این تحقیق است.

### پیشینه تحقیق

بی‌تردید در باره نظامی و اندیشه‌های عاشقانه وی کتاب‌ها، مقالات و پایان نامه‌های بسیاری به رشته تحریر درآمده است، اما با این عنوان که بطور جامع و کامل پژوهشی صورت گرفته باشد که بیانگر افکار عاشقانه و رفتار حکیمانه وی باشد، مشاهده نشد با وجود این مواردی که کار شده به قرار زیر است:

در مقاله‌ای با عنوان «بررسی گونه‌های عشق و تجلی آن در آثار حکیم نظامی گنجوی» از «قدمعلی سرّامی» که با همکاری «صائمه خراسانی» در شماره ۱۵ فصلنامه علمی - تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد سال ۹۴ چاپ شده است به

«بررسی عشق میان آدمیان پرداخته است که شامل دو گانه عشق مجازی و عشق حقیقی می‌شود» که مستخرج از موضوع پایان نامه مذکور است.

در مقاله دیگری با عنوان «بررسی عشق در خسرو و شیرین نظامی بر اساس دیدگاه گیدنز، دانیو و ایوانز» از «شهلا خلیل الهی» که با همکاری «غفار برج ساز» در شماره ۲۷ پژوهشنامه «ادب غنایی» دانشگاه سیستان و بلوچستان سال ۹۵ به چاپ رسیده است، «مفاهیم و ویژگی‌های عشق در نظریه‌های غربی تا چه میزان با انواع عشق در داستان خسرو و شیرین مطابقت دارد»، مورد کند و کاو قرار گرفته است که این مقاله نیز موضوعی مستقل از موضوع مقاله حاضر را مورد نقد و بررسی قرار داده است.

همچنین همایشی در سده شصت در دانشگاه تبریز برگزار گردیده که مجموعه مقالات گرد آوری شده در سه جلد به اهتمام و ویرایش دکتر منصور ثروت منبع خوبی برای تحقیق پژوهشگران می‌باشد.

### روش تحقیق

این تحقیق به شیوه توصیفی - تحلیلی انجام شده است. بدین صورت که پس از مطالعه کتاب‌های مرتبط و گردآوری مطالب مورد نیاز، دو منظومه غنایی خسرو و شیرین و لیلی و مجنون مورد بررسی و کندو کاو قرار گرفت و شواهد مورد نیاز طبقه بندی شد.

### بحث و بررسی

ایجاد تناسب در آغاز منظومه‌های غنایی، مثل خسرو و شیرین و لیلی و مجنون یکی از نشانه‌های داستان‌های عاشقانه است نظامی با این شیوه خواسته، تا خواننده را متوجه این موضوع کند که با یک داستان عاشقانه روبرو است، از این رو از جاری بودن عشق در کل ذرات سخن به میان آورده و این چنین گفته است:

مبادا تازیم جز عشق کاری  
جهان برخاک عشق آبی ندارد

مرا کز عشق به ناید شعاری  
فلک جز عشق محرابی ندارد

غلام عشق شو کاندیشه اینست  
 همه صاحب‌دلان را پیشه اینست  
 اگر بی عشق بودی جان عالم  
 که بودی زنده در دوران عالم  
 ز سوز عشق خوشتر در جهان نیست  
 که بی او گل نخندید ابر نگریست  
 طبایع جز کشش کاری ندانند  
 حکیمان این کشش را عشق خوانند  
 (نظامی، ۱۳۷۳: ۱۴۴-۱۴۳)

#### ۱- عشق چیست؟

عشق در لغت به معنای بسیار دوست داشتن و محبت مفرط است «لسان العرب» عشق را دوستی شدید دانسته، (ابن منظور، ۱۴۰۸ ق: ۲۲۴) و ابن فارسی در ماده (عشق) «عین و شین و قاف را اصلی گفته و آن را به معنای تجاوز و محبت از حد می‌داند» (فارس بن زکریا، ۱۴۰۴ ق: ۳۲۱).

انسان وقتی به کمال دانش می‌رسد که به حق واصل، و به مشاهده جمال او نایل شود، مرحله سلوک که انسان را به این مقام می‌رساند عشق است.

محمدعلی فروغی درباره عشق چنین می‌گوید: «روح در عالم مجردات قبل از آمدن به دنیا حقیقت زیبایی یعنی خیر را دیده و چون در این دنیا حسن ظاهری را می‌بیند به یاد حقیقت زیبایی افتاده، هوای عشق او را بر می‌دارد و غم هجران او را فرا می‌گیرد. عشق مجازی جسم را از عقیمی نجات داده و نوع را بقا می‌بخشد اما عشق حقیقی روح و عقل را از عقیمی رها کرده و مایه ادراک اشراقی و دریافت زندگی جاوید و نیل به معرفت جمال حقیقت می‌گردد.» (فروغی، ۱۳۷۲: ۳۲).

از کلمه عشق و مشتقات آن در قرآن اثری وجود ندارد چنانکه سایر کلماتی که به معنای عشق به اصطلاح معمولی نزدیک است نیز در قرآن دیده نمی‌شود در آیات قرآن کریم مفاهیم «حب» و «ود» به معنای دوست داشتن میان خداوند و بندگان به کار رفته است؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» (مائده: ۵۴/۵)

در حدیثی قدسی، خداوند در پاسخ به حضرت داوود (ع) که از انگیزه آفرینش انسان سؤال می‌کند، می‌فرماید: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيًّا فَأَحَبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ»؛ و قوس صعودی شوق موجودات به حق است برای بازگشت به سوی الوهیت و سیری است که انسان از جزء به کلّ واز تقیید به اطلاق می‌گراید.» (اکرمی، ۱۳۷۴: ۸ - ۷)

چون عشق تو بی‌نشان جمالی دارد	در اصل وجود خود کمالی دارد
هر لحظه تمثّل و خیالی دارد	این عشق دریغا که چه حالی دارد

(همدانی، ۱۳۸۹: ۱۲۴)

«اگر عشق حیلۀ تمثّل نداشتی، همه رونندگان راه، کافر شدند؛ از بهر آن که هر چیزی که او را در اوقات بسیار بر یک شکل و بر یک حالت ببیند، از دید آن وقت او را وقت ملامت آید؛ اما چون هر لحظه و یا هر روزی در جمالی زیادت و شکلی افزون‌تر ببیند، عشق زیادت شود و ارادت دیدن مشتاق زیادت‌تر» (همان: ۱۲۴).

با این اوصاف آشکار می‌شود که عشق خدا به انسان بر عشق انسان بر خدا - که مجوز آن نیز توسط خدا صادر شده است - سبقت می‌گیرد و باید گفت که حضرت حق قبل از خلق انسان به او عشق می‌ورزیده است و این عشق در ادبیات عرفانی ما به «عشق کبیر» معروف است، و به وسیله بایزید بسطامی، سرور شوریدگان این گونه وصف می‌شود: «چندین گاه پنداشتم که من او را می‌خواهم، خود اوّل او مرا خواسته بود» (غزالی، ۱۳۵۹: ۲۲).

وبه بیانی دیگر «چون محبت او سابق باشد که اوّل او گفت: يُحِبُّهُمْ، او دوست داشت، بعد گفت: ایشان دوست داشتند» (صابری، ۱۳۸۹: ۱۴۹ - ۱۴۸).

زان بیش که این چرخ معلّا کردند	وز آب و گل، این نقش معمّا کردند
جامی زمی عشق تو بر ما کردند	صبر و خرد ما همه یغما کردند

(عراقی، ۱۳۷۵: ۳۱۳)

شاعران و نویسندگان با تعبیر متفاوت، در مورد عشق سخن سرایی کرده اند هر کدام به بضاعت خود قلم فرسایی نموده‌اند. افلاطون و ارسطو از متقدمان این میدان قبل از نویسندگان و شعرای اسلامی به ذکر سخن پرداخته‌اند. پس از ایشان در اعصار اوّلیه تمامی شاعران عشق را مایه

تعمیق و لطافت بخشی از آثار خود قرار داده اند و این عروس بی‌مانند پس از عبور از اعماق افکار بلند بزرگانی چون خواجه عبدالله انصاری و شیخ ابو سعید ابی‌الخیر به سنایی غزنوی رسید و او نیز فصلی را به پردازش این مقوله در حدیقه‌اش به نام (وفی ذکر العشق و فضیلة) اختصاص داد و عنوان اولی را از آن خود کرد. و در ادامه این مسیر، نوبت به عطار نیشابوری رسید و عطار نیز حق مطلب را با آفرینش مثنوی رمزآمیز «منطق الطیر» به تمام و کمال ادا کرد و مولانای بزرگ حلقه دیگر این زنجیره ناب با آفرینش مثنوی عظیم و شکوهمند خود، برگ زرین دیگری به این دفتر اضافه کرد. و سعدی و حافظ با سرودن شاه کارهای خود در باب تفسیر و تبلیغ عشق قلم فرسایی‌های بسیاری نمودند، و آثاری وزین خلق نمودند.

و اما نظامی شاعر پرآوازه گنجه در این میدان پر شور و غوغا، در قرن ششم هجری، بام افلاک را می‌شکافد، و طرح‌های تازه می‌اندازد به گونه‌ای که مثنوی‌های او منبع الهاماتی برای آیندگان می‌شود تا خود را در این وادی محک بزنند، و با این محک، عیار وجود نظامی را نیز تأیید نمایند. محور اصلی منظومه‌های نظامی حول عشق دَوران می‌کند و او که «ترکیبی است از نبوغ عالی، شخصیتی معصوم و مایل به حکمت نظری و عملی، با معلومات فراوان و مفاهیم اجتماعی با بیانی قوی و تصاویر شعری بدیع، خالص‌ترین تعاریف را از عشق اینگونه به تصویر می‌کشد.» (احمدنژاد، ۱۳۶۹: ۱۵)

همه بازیست آلا عشق بازی  
گرش صدجان بود بی عشق، مرده است  
به عشق است ایستاده آفرینش  
کجا هرگز زمین آباد بودی  
خرد را دیده خواب آلود کردم  
(نظامی، ۱۳۷۳: ۱۴۴ - ۱۴۳)

جهان عشقت و دیگر زرق سازی  
کسی کز عشق شد خالی، فسرده است  
گر اندیشه کنی از راه بی‌بانش  
گر از عشق آسمان آزاد بودی  
ز عشق آفاق را پردود کردم

و اینکه اعتقاد دارد که برای عشق نمی‌توان دفتری باز کرد:

حساب عشق از دفتر برون است  
که در میدان عشق آشفته کارست  
(همان: ۲۵۸)

خرد ما را به دانش رهنمون است  
برین ابلق کسی چابک سوار است

نظامی سخنوری پرمایه است که توانسته است عشق‌های جاویدان عشاقی چون خسرو و شیرین و فرهاد و لیلی و مجنون را با تمامی خصایص قابل درک و لمس‌شان، به رشته نظم در آورد. خالق اسطوره‌هایی باشد که تا به امروز ضرب‌المثل عاشقان است.

## ۲- لیلی و مجنون

عشق از نیروهای فطری روح انسان است که خداوند تبارک و تعالی آن را در وجود وی به ودیعه نهاده است تا مسیر کمال و رسیدن به جمال دوست را بی‌ماید و بودن را به شدن و تعالی بدل سازد.

اگر در یک کفه ترازو زیبایی‌ها و کمالات و در کفه دیگر آن شناخت و دریافت حقیقت قرار داده شود عشق، به مثابه شاهین این ترازو عمل می‌کند و بین کفه‌ها تعادل و توازن را برقرار می‌سازد.

عشق نیروی محرکی که مانند نیروهای معنوی مسلط در وجود انسان چون محیط، روش زندگی و جمال بینی از عوامل متعدّد متأثر می‌شود. به بیان دیگر «عشق همانند موجود زنده‌ای است که نیاز به پرورش دارد هر چه بهره و روزی آن از آبشخورهای معنوی باشد به همان نسبت پرورش او متعالی خواهد بود.» (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۳۵۴)

«مثنوی لیلی و مجنون نمایشی از این عشق‌های متعالی است. نظامی، اولین شاعری است که داستان لیلی و مجنون را به نظم کشیده است، و او این کار را به درخواست اخستان بن منوچهر انجام داده، داستانی که در زبان عربی با نام «مجنون و لیلی» که ظاهراً به نثر بوده، معروف بوده است و تنها نامی در الفهرست ابن‌الدیم از آن باقی مانده است.» (احمدنژاد، ۱۳۶۹: ۳۱)

در منظومه لیلی و مجنون، نظامی با حال و هوایی دیگر به وصف عشق می‌پردازد، بیان اشعاری از مولانا راهنمای ورود ما به شهر سحرآمیز لیلی و مجنون است:

عشقِ شنگِ بی قرارِ بی سکون      چون در آرد کلّ تن را در جنون

(مولوی، ۱۳۸۴: ۱۳۳)

عشق آن شعله ست کاو چون برفروخت      هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

(همان: ۷۸۲)



عشق لرزاند زمین را از گزاف (همان: ۸۸۴)	عشق بشکافد فلک را صد شکاف
عاشقان را هست بی سرمایه سود (همان: ۴۹۰)	عاشقان را کار نبود با وجود
دفتر و درس و سبّشان روی اوست (همان: ۵۲۸)	عاشقان را شد مدرّس حسن دوست
در دو عالم بهره مند و نیک نام (همان: ۹۲۲)	عاشق و معشوق و عشقش بر دوام

اما شایسته است قبل از ورود به داستان عشق لیلی و مجنون از «حبّ العذری» نیز یاد کنیم. «عشق افلاطونی یا به تعبیر عرب «حبّ العذری» که در قبایل ساکن در میانه‌های شبه جزیره عربستان رواج داشته است، در وجود عاشق و معشوقی تجسم می‌یافت که عشقی دو طرفه و توأم با عفت داشتند و همواره عشقشان به فراق و ناکامی می‌انجامید و اگر فراق طولانی و جانکاه آنان دیداری در پی داشت، عاشق بیچاره مرگ را بر لمس محبوب ترجیح می‌داد؛ چنانکه گاهی عاشق و معشوق بر سر عشق ممنوع جان می‌باختند. قبیله عذره که «حبّ العذری» نام خود را از آن گرفته است اصلشان از جنوب جزیره عربستان است... عشق مجنون به لیلی نیز با همین معیار «حبّ العذری» قابل سنجش است. هر چند لیلی و مجنون به قبیله عذره تعلق ندارند و از بنی عامر هستند اما به هر حال به بادیه تعلق دارند» (احمدنژاد، ۱۳۶۹: ۳۴).

باور شاعران عشق عذری بر این است که در جهان دیگر عاشق به وصال معشوق خواهد رسید عاشقان دل باختگی و پارسایی را با هم در این گونه عشق ورزی دارا بوده‌اند و با دوری و دو رویی معشوق مدارا می‌نموده‌اند و این سخن از مجنون است که می‌گوید: «تقدیر، لیلی را به کس دیگر داد، ولی مرا به عشق او گرفتار ساخت» (ثروت، ۱۳۷۲: ۴۴۹).

و عجیب آن که «نظامی با این عشق همدلی نشان می‌دهد و آن را مؤثر و شیوا سروده است و به کمک مواردی پراکنده، که به احتمال زیاد بیشتر آن‌ها را از اثر «والبسی» و «الآغانی» و ابوالفرج اصفهانی برداشت نموده، داستانی منسجم و یکدست آفریده است که آن را شاهکار نامیده‌اند و آن

مایه، غم انگیزی و تاثیر که در این داستان موجود هست که آن را تنها می‌توان با یک اثر در دنیای غرب، مثل رمئو ژولیت شکسپیر، قابل مقایسه دانست» (احمدنژاد، ۱۳۶۹: ۳۵).

لیلی و مجنون قصه‌ای تمثیلی که پیام آن می‌تواند استحاله انسان در عشق باشد، و در این مجموعه دل انگیز لیلی و مجنون دو شخصیت اصیل و متصل به عالم حقیقت هستند که نظامی با استفاده از آن‌ها به تبیین و تفسیر عشق عارفانه و روحانی می‌پردازد او در این داستان آشکارا می‌گوید که عشق آن دو آلوده شهوت و غرض نیست و عشقی حقیقی آن دو را به هم پیوند زده است. مجنون و لیلی دیو نفس را سر بریده‌اند تا در عشق به این مقام رسیده‌اند. شاعر به دیده معرفت در این ماجرا می‌نگرد و ایشان را مستغرق در عالم فنا می‌بیند و مستی مجنون را بی‌باده و بوسه لیلی، به تصویر می‌کشد.

امروز که ناله شان شنیدم	در هر دو به چشم خویش دیدم
بی زخم کرشمه بست کردش	بی باده و بوسه مست کردش
لام الفی گسسته از بند	شد لام و الف ز روی پیوند

(ثروت، ۱۳۷۲: ۳۳۴)

«در این معامله، نظامی لیلی را به صورت یکی از اولیاء روزگاران در نظر داشته که مجنون پس از سی سال ریاضت نور ولایت را از او گرفته و روی به صحرا نهاده است.» (ثروت، ۱۳۷۲: ۳۳۴)

سخن از عقل، در چنین عالمی بیهوده و گزاف است:

بر من ز خرد چه سگه بندی	بر سگه کار من چه خندی
در خاطر من که عشق ورزد	عالم همه حبه‌ای نیرزد

(نظامی، ۱۳۷۳: ۵۳۸)

اینگونه به نظر می‌رسد که لیلی و مجنون عاشقان صادقی هستند که به کره خاکی تعلق ندارند:

با تو خودی من از میان رفت	و این راه به بیخودی توان رفت
عشقی که دل این چنین نورزد	در مذهب عشق جو نیرزد
چون عشق تو روی می‌نماید	گر روی تو غایب است شاید
عشق تو رقیب راز من باد	زخم تو جگر نواز من باد

با زخم من ار چه مرهمی نیست      چون توبه سلامتی غمی نیست  
(همان: ۵۶۵-۵۶۴)

در این فضای عاشقانه، مجنون آنچنان شفیتة عشق لیلی است که به غیر از نام لیلی که نمادی از معشوق حقیقی و ازلی است، همه را به فراموشی می سپارد:

گر ز آنچه رود در این زمانم      پرسى که چه میکنى ندانم  
دانم پدرى تو، من غلامت      و آگاه نیم که چیست نامت  
تنهانه پدر زیاد من رفت      خود یاد من از نهاد من رفت  
در خود غلطم که من چه نامم      معشوقم و عاشقم کدامم  
(همان: ۵۳۸)

گرچه پیکار در میدان عشق از هر نبرد دیگری دشوارتر است؛ اما مجنون عاشق پیشه شاعر، تیره‌های میدان عشق را به جان و دل می خرد تا این سخن نظامی را به اثبات برساند.

اول کاین عشق پرستی نبود      در عدم آوازه هستی نبود  
مقبلی از کتم عدم ساز کرد      سوی وجود آمد در باز کرد  
(همان: ۴۹)

#### ۱ - خسرو و شیرین

یکی از منظومه‌های غنایی نظامی است و شامل قریب به هفت هزار و هفتصد بیت «اما» مضمون مثنوی روایتی است افسانه آمیز که در میان پارسی زبانان هر دوره سخت رایج و متداول بوده و عبارت از معاشقات خسرو پرویز، شهریار معروف و بیست و سومین پادشاه سلسله ساسانیان (۶۲۸ - ۵۹۰) میلادی با شیرین ملکه معروف که مطابق داستان، دختر پادشاه ارمنستان بوده و سپس معاشقه فرهاد سنگ تراش که مأمور حجاری‌های کوه بیستون بوده است و این روایت را نظامی از دهان مردم گرفته و نخستین بار در نظم کرده است و مانند ویس و رامین و غیره می توان از حکایات ملی ایران دانست که از صدر اسلام تاکنون در خاطر خرد و بزرگ مانده

است همه کس جزئیات آن را می‌داند و در ضمن اشعار نظامی آن را مخلّد و مؤید ساخته است.»  
(نظامی، ۱۳۳۸: ۷۹)

گفته، با معرفی خسرو و شیرین به عنوان کتاب عشق، این چنین می‌گوید: «کتاب عشق را خواندم و شگفت‌ترین کتاب جهانش یافتم. فصل هجرانش فصلی دراز و بحث وصالش بحثی کوتاه بود و آنجا که سخن از عشق می‌رفت گفتگو چندان بود که شرح و حواشی، خود از چند مجلد فزون می‌شد.» (گفته، ۱۳۸۷: ۶۲)

خسرو و شیرین و فرهاد نقش اصلی کتاب عشق نظامی را بر عهده دارند که در اثر به وجود آمدن اتفاقاتی که بواسطه تقابل و تعامل و گره خوردگی عواطف در قالب اقسام عشق نمود پیدا می‌کند، سرماندگاری عشق و عاشقان صادق را عیان می‌سازند. پس به راستی قهرمانان حقیقی و عاشقان راستین منظومه خسرو شیرین چه کسانی بودند؟ نخستین شخصیت داستان «خسرو» است و عشقی جسمانی را از طرف خود به شیرین ابراز می‌دارد و فقط کالای تن شیرین را خریدار است و به همین جهت همواره مورد سرزنش شیرین است اگر چه شیرین، دیگر شخصیت برجسته این اثر که نقش معشوق را عهده‌دار است خود دیدی جسمانی به عشق دارد. اما او حدود را رعایت می‌کند و پاکدامنی و عفت خود را لحظه‌ای فرو نمی‌گذارد.

پس آنگه بر زبان آورد سوگند	به هوش زیرک و جان خردمند
به قدر گنبد پیروز گلشن	به نور چشمه خورشید روشن
به هر نقشی که در فردوس پاک است	به هر حرفی که در منشور خاک است
بدان زنده که او هرگز نمیرد	به بیداری که خواب او را نگیرد
به دارایی که تن‌ها را خورش داد	به معبودی که جان را پرورش داد
که بی کاوین اگر چه پادشاهی	ز من برنایدت کامی که خواهی

(نظامی، ۱۳۷۳: ۳۴۰)

اما خسرو چون کودکی خردسال به هر صورت ممکن می‌خواهد معشوقش را نزد خود گیرد، پس به دنبال آتش می‌دود: مراد خسرو از شیرین کناری بود و آغوشی.

عشق با غرور هیچ نسبتی ندارد و عاشق نیازمند عشق به معشوق و معشوق در طلب نیاز عاشق است و بدین سبب پادشاهی خسرو و در پی آن غرور و فخر وی به تاج و تخت همواره مورد اعتراض شیرین قرار گرفته است.

هنوزم ناز دولت می‌نمایی	هنوز از راه جباری در آیی
هنوزت درس از شاهی غرور است	دریغا کاین غرور از عشق دور است
تو از عشق من و من بی نیازی	ترا شاهی رسد یا عشقبازی
نیاز آرد کسی کو عشق باز است	که عشق از بی نیازان بی نیاز است
نسازد عاشقی با سرفرازی	که بازی بر نتابد عشق بازی

(همان: ۳۲۰-۳۲۱)

و یا

تو شاهی رو که شه را عشقبازی	تکلف کردنی باشد مجازی
نباشد عاشقی جز کار آن کس	که معشوقیش باشد در جهان بس
مزن طعنه مرا در عشق فرهاد	به نیکی کن غریبی مرده را یاد

(همان: ۳۳۸)

در این منظومه شخصیت برجسته دیگر داستان، تصویر زنی است عاشق پیشه، عقیف و پاکدامن که دل درگرو عشق خود دارد. فراز و فرودهای زندگی خسرو نه تنها چیزی از ثبات و ماندگاری عشق او نمی‌کاهد، بلکه اصالت عشق شیرین و صداقت او را بیشتر نمایان می‌سازد. او با وجود بی‌قراری در عشق و آرزومندی دل در وصال به عاشق، خویشتن داری و عزت خود را از دست نمی‌دهد و این همه ارزش عشقش را صد چندان می‌کند:

بدین تندی ز خسرو روی برتافت	ز دست افکنند گنجی را که دریافت
-----------------------------	--------------------------------

(همان: ۳۴۰)

که چون بی شاه شد شیرین دلتنگ	به دل بر می زد از سنگین دلی سنگ
ز مژگان خون بی اندازه می‌ریخت	به هر نوحه سرشگی تازه می‌ریخت

(همان: ۳۴۵)

نظامی چون همسر زیبای خود آفاق را در کنار خود داشته است در وصف جمال و کمال شیرین نهایت هنر نمایی را کرده است و وفاداری او به خسرو را مورد ستایش قرار داده است و عشق نظامی به همسرش بسیار شبیه به عشقی است که در زندگانی خسرو و شیرین جاری بوده است. اما تقدیر بر آن بود که شاعر عاشق پیشه‌ی ما این عشق عمیق و ماندگار را در میانه‌ی راه خلق منظومه‌ی خسرو و شیرین از دست بدهد و این امر باعث شود تا نظامی او را از دنیای حرف و سخن ارتقاء دهد و آفاق خود را با افق‌های بیکران جاودانه‌ی هستی پیوند زند، برای تحقق اهداف و آرمان‌های بلند خود از دنیایی کنایه و استعاره و تمثیلات تازه و لطیف مدد جوید و در پایان داستان نیز آشکارا به این موضوع اشاره می‌کند که از شکل و شمایل آفاق برای خود شیرینی ساخته است و آن را در میدان عشق خسرو انداخته است:

سبک رو چون بت قبحاق من بود      گمان افتاده خود کافاق من بود  
 سران را گوش در مالش نهاده      مرا در همسری بالش نهاده  
 (همان: ۴۰۲)

«فرهاد کوهکن» سومین تصویر منظومه‌ی خسرو و شیرین است. او در گرما گرم حوادث داستان وارد میدان کارزار می‌شود. تنه‌ی داستان در داستانهای عشقی مایه و اساس داستان است و آن را انسجام می‌بخشد و حاوی تمام عناصر اساسی و اصلی کار است. ایفای نقش فرهاد به قسمت اصلی یا تنه‌ی داستان خسرو و شیرین ارتباط دارد و در آغاز و اواخر داستان، که از اهمیت کمی نسبت به تنه‌ی داستان برخوردار است، هیچ اثر و نقشی از فرهاد دیده نمی‌شود و فقط در میانه‌ی داستان تصویر فرهاد در حال درخشش می‌باشد. دنیایی که فرهاد در آن سیر می‌کند قوانین حیات مادی بر آن حاکم نیستند او در جهانی آزاد و بی‌انتهای سیر می‌کند که تنها شیرین در آن معنا و مفهوم پیدا می‌کند و تنها تصویر برجسته و نشسته در چشم او شیرین است. «بدین سبب، زمانی که خسرو از او سؤال می‌کند که اهل کجا هستی؟ بگفت از دار ملک آشنایی.» (همان: ۲۶۹) و وقتی که از این پاسخ چیزی در نمی‌یابد باز سؤال می‌کند: «آنجا به صنعت در چه کوشند؟» (همان: ۲۶۹) و در نهایت شگفتی می‌شنود: «انده خرنند و جان فروشند.» (همان: ۲۶۹)

در ادامه خسرو به پرسیدن خود از فرهاد ادامه می‌دهد و فرهاد نیز پاسخی می‌دهد که بر حیرت وی می‌افزاید:

بگفت از عشق‌بازان این عجب نیست	بگفتا جان فروشی در ادب نیست
بگفت از جان شیرینم فزون است	بگفتا عشق شیرین بر تو چون است
بگفت از دل تو می‌گویی من از جان	بگفتا از دل شدی عاشق بدینسان؟
بگفت اندازم این سر زیر پایش	بگفتا گر خرامی در سرایش
بگفت آنکه که، باشم خفته در خاک	بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک
بگفت این چشم دیگر دارمش پیش	بگفتا گر کند چشم ترا ریش

(همان: ۲۶۹)

و این همه نشان می‌دهد که فرهاد یک عاشق پاک‌باخته حقیقی است و شیرین، تنها چیزی است که به آن فکر می‌کند وقتی که خسرو در باره ترس از قواعد دنیای مادی از او پرسش می‌کند، جوابی که می‌دهد از حوزه عقل و منطق بیرون است:

بگفت از محنت هجران او بس	بگفتا در غمش می‌ترسی از کس
--------------------------	----------------------------

(همان: ۲۷۰)

و آنجا که خسرو از فرهاد می‌پرسد که اگر من به شیرین نگاه کنم، پاسخی که می‌شنود در خور یک عاشق پاک باخته است:

بگفت آفاق را سوزم به آهی	بگفت ار من کنم در وی نگاهی
--------------------------	----------------------------

(همان: ۲۷۰)

آری، تحمّل نگاه دیگری به معشوق، برای عاشق راستین گران است. به گفته نظامی، فرهاد متعلق به سرزمین عشق است و نبرد او در برابر خسرو تنها به مناظره و کلام خلاصه نمی‌شود بلکه او مرد عمل است و در صحنه عمل نیز دست به کارهایی می‌زند که از یک عاشق کامل صادق امکان پذیر است و تنها به نیروی عشق پاک می‌توان از عهده چنین کاری برآمد. در ماجرای که در آن شیرین سوار بر اسب برای دیدن نتیجه تلاش و کوشش‌های شبانه روزی فرهاد به قلّه کوه بیستون می‌آید در این هنگام پای موکب شیرین می‌لغزد و جان شیرین در معرض خطر قرار

می‌گیرد فرهاد در یک لحظه فرا می‌رسد و اسب را به همراه سوارش از زمین بلند کرده و به دوش می‌کشد و تا قصر همراهی کرده و هر دو را سالم به مقصد می‌رساند و این امکان پذیر نمی‌باشد مگر به نیروی قدرت عشق، و تنها عشق حقیقی است که این را ممکن می‌سازد از دیگر نمونه‌های عملی عشق فرهاد می‌توان به انس و الفت وی با حیوانات اشاره کرد. بگونه‌ای که حیوانات و جانوران تحت تأثیر تشعشع انوار پنهان عشق وجود فرهاد بی‌محابا دور او حلقه می‌زنند و این نشان از قدرت نفوذ عشق در وجود اوست:

ز معروفان این دام زبون گیر	برو گرد آمده یک دشت نخجیر
یکی بالین گهش رُفتی یکی جای	یکی دامنش بوسیدی یکی پای
گهی با آهوان خلوت گزیدی	گهی در موکب گوران دویدی
گهی اشک گوزنان دانه کردی	گهی دنبال شیران لانه کردی
به روزش آهوان دمساز بودند	گوزنانش به شب همراز بودند

(همان: ۲۶۵)

در باره عشق فرهاد، حرف و حدیث بسیار است. عشق با فرهاد یکی شده است و این دو کلمه، دو چیز جدا از هم نیستند، بلکه زمانی که از عشق فرهاد سخن به میان می‌آوریم منظورمان هر دوست.

چو تو هستی نگویم کیستم من	ده آن تست درده چیستم من
نشاید گفت من هستم تو هستی	که آنکه لازم آید خودپرستی

(همان: ۲۷۷)

در عشق فرهاد به شیرین نشانه‌ای از نفس پرستی وجود ندارد و به قول سعدی «عشقبازی دگر و نفس پرستی دگر است». جنس عشقی که از وجود فرهاد زبانه می‌کشید، آسمانی بود:

چو دل در عشق شیرین بست فرهاد	برآورد از وجودش عشق فریاد
نه صبر آن که دارد برگ دوری	نه برگ آن که سازد با صبوری
گرفته کوه و دشت از بی قراری	وز او در کوه و دشت افتاد زاری
سهی سروش چو شاخ گل خمیده	چو گل صد جای پیراهن دریده



گرفته عشق شیرینش در آغوش  
گر از درگاه او گردی رسیدی  
شده پیوند فرهادش فراموش  
به جای سرمه در چشمش کشیدی  
(همان: ۲۶۵-۲۶۳)

و این سخن دیگری است از طرف فرهاد برای تایید ادعای قبلی و مهر تاییدی بر مجازی نبودن عشق او:

مرا در عشق او کاریست مشکل  
حقیقت دان مجازی نیست این کار  
که دل بر سنگ بستم سنگ بر دل  
به کار آیم که بازی نیست این کار  
(همان: ۲۷۶)

و در حدیثی معروف از خاتم الانبیاء محمد مصطفی آمده است که می‌فرمایند: «مَنْ عَشَقَ وَ عَفَّ ثُمَّ كَتَمَ فَمَاتَ مَاتَ شَهِيداً» (حقی، ۱۴۰۵ق: ج ۸، ۱۰۰) این حدیث زیبا، روایت عشق فرهاد است که از هفت خوان شهرعشق به سلامت عبور می‌کند و در صف عاشقان حقیقی جای می‌گیرد و این، زمانی است که عشق تمامی هستی او را به تاراج می‌برد و در خود ابدی می‌سازد تا «با دوست در یک تن نشیند» و به قول نظامی بزرگ:

بباید عشق را فرهاد بودن  
پس آن گاهی به مردن شاد بودن  
(همان: ۲۸۴)

## نتیجه‌گیری

از نظرگاه حکیم نظامی گنجوی عشق به مثابه جوهره هستی در ذات عالم جاری است و هر آنکه رهرو راه عشق حقیقی باشد ناگزیر از گذر از فراز و نشیب طریق عشق است. آری تحقق آمال بلند عشق عارفانه گرفتاری سالک در دام بلایا و سختی است که در کوره آزمون‌های طریق عشق و سیر مراحل سلوک عرفانی به کمال می‌رسد و به مرحله پختگی در عشق ورزی نایل می‌گردد یعنی از گذرگاه‌های عشق مجازی، پای در وادی عشق حقیقی می‌نهد.

همچنان که در مثنوی‌های خسرو و شیرین و لیلی و مجنون با بیانی رمزی و نمادین طریق پر آسب عشق ورزی را ترسیم نموده، بدین گونه ذهنیت سالک راه عشق و معرفت و حقیقت را آماده گام عملی به وادی عشق حقیقی نموده است. وی با بیانی شور انگیز سر انجام سلوک عرفانی در قالب مثنوی‌های نمادین خود، باور وحدت وجود را ره آورد طبیعی عشق ورزی حقیقی دانسته است؛ همچنانکه چنین تأویلی در داستان‌های خسرو و شیرین و لیلی مجنون قابل تحلیل تواند بود.

با بررسی افکار و اندیشه‌های قهرمانان داستان‌های خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی به این نتیجه می‌رسیم که فرهاد و لیلی و مجنون توانسته‌اند سیر تحقق عشق مجازی به حقیقی را طی کنند و پیوند استواری ما بین عشق حقیقی و مجازی برقرار نمایند. تا جایی که با گذر ایام، عشق ایشان نه تنها کهنه نمی‌شود، بلکه همانند روزهای نخستین تازه و با طراوات است.

### فهرست منابع و ماخذ

- ۱ - قرآن مجید، (۱۳۸۷)، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ اول، قم انتشارات بیت الاحزان.
- ۲ - ابن منظور، (علامه ابی‌الفضل جمال‌الدین)، (۱۴۰۸ ق)، *لسان العرب*، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، هجده جلدی.
- ۳ - احمدنژاد، کامل، (۱۳۶۹)، *تحلیل آثار نظامی گنجوی*، تهران: انتشارات علمی.
- ۴ - اکرمی، موسی، (۱۳۷۴)، *تجلی عشق از ابن عربی تا عراقی*، ویژه‌کنگره سراسری بزرگداشت فخرالدین عراقی، ضمیمه هفته نامه لاله سرخ، شماره ۳۵۶، اراک.
- ۵ - ثروت، منصور، (۱۳۷۲)، *مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی*، جلد یک، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- ۶ - حقی، اسماعیل، (۱۴۰۵ ق)، *تفسیر روح البیان*، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ده جلدی.
- ۷ - صابری، علی محمد، (۱۳۸۹)، *حدیث عشق*، عشق از دیدگاه چهار متفکراً مقدمه دکتر شهرام پازوکی، چاپ اول، تهران: انتشارات رامین.
- ۸ - صفا، ذبیح الله، (۱۳۸۳)، *تاریخ ادبیات در ایران*، خلاصه جلد اول و دوم، تهران: انتشارات فردوس.
- ۹ - عراقی، فخرالدین، (۱۳۷۵)، *کلیات دیوان عراقی*، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: انتشارات سنائی.
- ۱۰ - غزالی، احمد، (۱۳۵۹)، *سوانح، براساس تصحیح هلموت ریتز*، با تصحیحات جدید و مقدمه و توضیحات نصرالله پورجوادی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۱ - فارس بن زکریا، ابوالحسین بن احمد، (۱۴۰۴ ق)، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، تهران مکتب الاعلام الاسلامی، شش جلدی.
- ۱۲ - فروغی، محمدعلی، (۱۳۷۲)، *سیر حکمت در اروپا*، چاپ سوم، تهران.

- ۱۳ - گوته، یوهان ولفگانگ، (۱۳۸۷)، *دیوان شرقی گوته*، ترجمه شجاع‌الدین شفاء، تهران: انتشارات مرکز پژوهش‌های صدا و سیما.
- ۱۴ - مرتضوی، منوچهر، (۱۳۷۰)، *مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ شناسی*، چاپ سوم، تهران: انتشارات ستوده.
- ۱۵ - مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۸۴)، *مثنوی معنوی*، به کوشش مهدی آذریزدی، چاپ هشتم، تهران: چاپخانه دیبا.
- ۱۶ - نظامی گنجوی، الیاس ابن یوسف، (۱۳۳۸)، *دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی*، شامل شرح احوال و آثار نظامی به کوشش سعید نفیسی، تهران: کتابفروشی فروغی.
- ۱۷ - \_\_\_\_\_، (۱۳۷۳)، *کلیات خمسه حکیم نظامی گنجوی*، مقابله و تصحیح از روی صحیح‌ترین نسخ معتبر چاپی و خطی.
- ۱۸ - همدانی، عین‌القضات، (۱۳۸۹)، *تمهیدات*، با مقدمه و تصحیح دکتر عقیف غسیران، چاپ هفتم، تهران: انتشارات منوچهری.